

## اعتراض پولس در معبد

<sup>1</sup> ای برادران عزیز و پدران، حجتی را که الآن پیش شما می‌آورم بشنوید.<sup>2</sup> چون شنیدند که به زبان عبرانی با ایشان تکلم می‌کند، بیشتر خاموش شدند. پس گفت:<sup>3</sup> من مرد یهودی هستم، متولد طرسوس قلیقیه، اما تربیت یافته بودم در این شهر در خدمت غمالائیل و در دقایق شریعت اجداد متعلم شده، درباره خدا غیور می‌بودم، چنانکه همگی شما امروز می‌باشید.<sup>4</sup> و این طریقت را تا به قتل مزاحم می‌بودم به نوعی که مردان و زنان را بند نهاده، به زندان می‌انداختم،<sup>5</sup> چنانکه رئیس گهته و تمام اهل شورا به من شهادت می‌دهند که از ایشان نامه‌ها برای برادران گرفته، عازم دمشق شدم تا آنانی را نیز که در آنجا باشند قید کرده، به اورشلیم آورم تا سزا یابند.<sup>6</sup> و در اثنای راه، چون نزدیک به دمشق رسیدم، قریب به ظهر ناگاه نوری عظیم از آسمان گرد من درخشید.<sup>7</sup> پس بر زمین افتاده، هاتفی را شنیدم که به من می‌گوید: ای شاول، ای شاول، چرا بر من جفا می‌کنی؟<sup>8</sup> من جواب دادم: خداوند، تو کیستی؟ او مرا گفت: من آن عیسی ناصری هستم که تو بر وی جفا می‌کنی.<sup>9</sup> و همراهان من نور را دیده، ترسان گشتند ولی آواز آن کس را که با من سخن گفت نشنیدند.<sup>10</sup> گفتم: خداوند، چه کنم؟ خداوند مرا گفت: برخاسته، به دمشق برو که در آنجا تو را مطلع خواهند ساخت از آنچه برایت مقرر است که بکنی.<sup>11</sup> پس چون از سطوت آن نور نابینا گشتم، رفقایم دست مرا گرفته، به دمشق رسانیدند.

<sup>12</sup> آنگاه شخصی متقی بحسب شریعت، حنّانیا نام که نزد همه یهودیان ساکن آنجا نیک‌نام بود،<sup>13</sup> به نزد من آمده و ایستاده، به من گفت: ای برادر شاول، بینا شو! که در همان ساعت بر وی نگرستم.<sup>14</sup> او گفت: خدای پدران ما تو را برگزید تا اراده او را بدانی و آن عادل را ببینی و از زبانش سخنی بشنوی.<sup>15</sup> زیرا از آنچه دیده و شنیده‌ای نزد جمیع مردم شاهد بر او خواهی شد.<sup>16</sup> و حال چرا تأخیر می‌نمایی؟ برخیز و تعمید بگیر و نام خداوند را خوانده، خود را از گناهانت غسل ده.

<sup>17</sup> و چون به اورشلیم برگشته، در معبد دعا می‌کردم، یخود شدم.<sup>18</sup> پس او را دیدم که به من می‌گوید:

## الرّسول بولس في الهيكل

<sup>1</sup> أَيُّهَا الرِّجَالُ الْإِخْوَةُ وَالْآبَاءُ، اسْمَعُوا إِنِّجَاجِي الْآنَ لَدَيْكُمْ.<sup>2</sup> فَلَمَّا سَمِعُوا أَنَّهُ يُنَادِي لَهُمْ بِاللُّغَةِ الْعِبْرَانِيَّةِ أَغْطُوا سَكُوتًا أُخْرَى. فَقَالَ: <sup>3</sup> أَنَا رَجُلٌ يَهُودِيٌّ وُلِدْتُ فِي طَرَسُوسَ كِلِيكِيَّةَ وَلَكِنْ رَبِّتُ فِي هَذِهِ الْمَدِينَةِ مُؤَدِّبًا عِنْدَ رَجُلَيْ غَمَالَائِيلَ عَلَى تَحْقِيقِ النَّامُوسِ الْإِبْرَائِيلِيِّ، وَكُنْتُ غَيُورًا لِلَّهِ كَمَا أَنْتُمْ جَمِيعُكُمْ الْيَوْمَ. <sup>4</sup> وَأَصْطَهَدْتُ هَذَا الطَّرِيقَ حَتَّى الْمَوْتِ مُقَبِّدًا وَمُسَلِّمًا إِلَى السُّجُونِ رَجُلًا وَنِسَاءً، <sup>5</sup> كَمَا يَشْهَدُ لِي أَيْضًا رَئِيسُ الْكَهَنَةِ وَجَمِيعُ الْمَشِيخَةِ، الَّذِينَ إِذْ أَخَذْتُ أَيْضًا مِنْهُمْ رِسَالَةً لِلْإِخْوَةِ إِلَى دِمَشْقَ كَهَيْتُ لَاتِي بِالَّذِينَ هُنَاكَ إِلَى أَوْرُشَلِيمَ مُقَبِّدِينَ لِيكِي يُعَاقَبُوا. فَحَدَّثْتُ لِي وَأَنَا ذَاهِبٌ وَمُقَرَّبٌ إِلَى دِمَشْقَ أَنَّهُ تَخَوَّنَ نِصْفَ النَّهَارِ بَعَثَ أَتْرَقَ خَوْلِي مِنَ السَّمَاءِ نُورٌ عَظِيمٌ، <sup>7</sup> فَسَقَطْتُ عَلَى الْأَرْضِ وَسَمِعْتُ صَوْتًا قَائِلًا لِي: سَأُولُ، سَأُولُ، لِمَاذَا تَصْطَلِّدُنِي؟ فَاجِبْتُ: مَنْ أَنْتَ، يَا سَيِّدُ؟ فَقَالَ لِي: أَنَا يَسُوعُ النَّاصِرِيُّ الَّذِي أَنْتَ تَصْطَلِّدُهُ. <sup>9</sup> وَالَّذِينَ كَانُوا مَعِيَ تَطْرُقُوا النُّورَ وَانْتَعَمُوا وَلَكِنَّهُمْ لَمْ يَسْمَعُوا صَوْتَ الَّذِي كَلَمَنِي. <sup>10</sup> فَقُلْتُ: مَاذَا أَفْعَلُ، يَا رَبُّ؟ فَقَالَ لِي الرَّبُّ: فَمُ وَأَذْهَبْ إِلَى دِمَشْقَ وَهُنَاكَ يُقَالُ لَكَ عَنْ جَمِيعِ مَا تَرْتَبُّ لَكَ أَنْ تَفْعَلَ. <sup>11</sup> وَإِذْ كُنْتُ لَا أَبْصِرُ مِنْ أَجْلِ بَهَاءِ ذَلِكَ النُّورِ افْتَدَانِي يَدَيِ الَّذِينَ كَانُوا مَعِيَ فَجِئْتُ إِلَى دِمَشْقَ.

<sup>12</sup> ثُمَّ إِنَّ حَنَانِيَّا، رَجُلًا تَقِيًّا حَسِبَ النَّامُوسَ وَمَشْهُودًا لَهُ مِنْ جَمِيعِ الْيَهُودِ السَّاكِنِينَ، <sup>13</sup> أَتَى إِلَيَّ وَوَقَفَ وَقَالَ لِي: أَيُّهَا الْآخِ سَأُولُ، أَبْصِرْ. فَفِي تِلْكَ السَّاعَةِ تَطَرَّثُ إِلَيْهِ <sup>14</sup> فَقَالَ: إِلَهُ آبَائِنَا اتَّخَبَكَ لِتَعْلَمَ مَشِيئَتَهُ وَتُبْصِرَ الْبَارَّ وَتَسْمَعَ صَوْتًا مِنْ قِمْهِ، <sup>15</sup> لِأَنَّكَ سَتَكُونُ لَهُ شَاهِدًا لِجَمِيعِ النَّاسِ بِمَا رَأَيْتَ وَسَمِعْتَ. وَالْآنَ، لِمَاذَا تَتَوَأَى؟ فَمُ وَاعْتَمِدْ وَاعْسِلْ حَطَايَاكَ ذَاعِيًا بِاسْمِ الرَّبِّ.

<sup>17</sup> وَحَدَّثْتُ لِي بَعْدَ مَا رَجَعْتُ إِلَى أَوْرُشَلِيمَ وَكُنْتُ أُصَلِّي فِي الْهَيْكَلِ أَتَى حَصَلْتُ فِي عَيْبَةٍ <sup>18</sup> فَرَأَيْتُهُ قَائِلًا لِي: أَسْرِعْ وَاخْرُجْ عَاجِلًا مِنْ أَوْرُشَلِيمَ لِأَنَّهُمْ لَا يَقْبَلُونَ شَهَادَتَكَ عَنِّي. <sup>19</sup> فَقُلْتُ: يَا رَبُّ، هُمْ يَعْلَمُونَ أَنِّي كُنْتُ أَحْسِنُ وَأَصْرِبُ فِي كُلِّ مَجْمَعِ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِكَ، <sup>20</sup> وَجِنِّ سَفِكَ دَمِ اسْتِيقَاوُسَ، شَهِيدِكَ، كُنْتُ أَنَا وَافِقًا وَرَاضِيًا بِقُلِّيهِ وَجَافِطًا ثِيَابَ الَّذِينَ قَتَلُوهُ. <sup>21</sup> فَقَالَ لِي: اذْهَبْ، فَإِنِّي سَأُرْسِلُكَ إِلَى الْأَمَمِ بَعِيدًا.

## إحتجاج الرّسول بولس الى قائد المئة

<sup>22</sup> قَسَمُوا لَهُ حَتَّى هَذِهِ الْكَلِمَةِ ثُمَّ صَرَخُوا قَائِلِينَ: خُذْ مِنْ هَذَا مِنَ الْأَرْضِ لِأَنَّهُ كَانَ لَا يَجُوزُ أَنْ يَعْيشَ. <sup>23</sup> وَإِنْ كَانُوا يَصِيحُونَ وَيَطْرَحُونَ ثِيَابَهُمْ وَيَرْمُونَ غُبَاراً إِلَى الْجَوِّ أَمَرَ الْأَمِيرُ أَنْ يُذْهَبَ بِهِ إِلَى الْمُعَسَّكَرِ قَائِلاً: أَنْ يُفَحَّصَ يَصْرَاتٍ لِيَعْلَمَ لِأَيِّ سَبَبٍ كَانُوا يَصْرَحُونَ عَلَيْهِ هَكَذَا.

<sup>25</sup> فَلَمَّا مَدَّوهُ لِلسَّبَاطِ قَالَ بُولُسُ لِقَائِدِ الْمَتَةِ الْوَاقِفِ: أَيْجُوزُ لَكُمْ أَنْ تَجْلِدُوا إِنْسَاناً رُومَانِيّاً غَيْرَ مُقْضِيٍّ عَلَيْهِ؟ <sup>26</sup> فَإِذْ سَمِعَ قَائِدُ الْمَتَةِ ذَهَبَ إِلَى الْأَمِيرِ وَأَخْبَرَهُ قَائِلاً: أَنْظِرْ مَاذَا أَنْتَ مُزِمِعُ أَنْ تَفْعَلَ، لِأَنَّ هَذَا الرَّجُلَ رُومَانِيٌّ. <sup>27</sup> فَجَاءَ الْأَمِيرُ وَقَالَ لَهُ: قُلْ لِي: أَأَنْتَ رُومَانِيٌّ؟ فَقَالَ: نَعَمْ. <sup>28</sup> فَاجَابَ الْأَمِيرُ: أَمَّا أَنَا فَمِمْبَلَعٌ كَبِيرٌ افْتَتَيْتُ هَذِهِ الرَّعَوِيَّةَ، فَقَالَ بُولُسُ: أَمَّا أَنَا فَقَدْ وُلِدْتُ فِيهَا. <sup>29</sup> وَلِلْوَقْتِ تَنَحَّى عَنْهُ الَّذِينَ كَانُوا مُزِمِعِينَ أَنْ يَفَحَّصُوهُ وَاحْتَسَى الْأَمِيرُ لَمَّا عَلِمَ أَنَّهُ رُومَانِيٌّ وَلَئِنَّهُ قَدْ قَبِذَهُ.

<sup>30</sup> وَفِي الْعَدِيدِ إِذْ كَانَ يُرِيدُ أَنْ يَعْلَمَ الْيَقِينَ لِمَاذَا يَسْتَكِي الْيَهُودُ عَلَيْهِ خَلَّ مِنْ الرِّبَاطِ وَأَمَرَ أَنْ يَخْصَرَ رُؤْسَاءُ الْكَهَنَةِ وَكُلُّ مَجْمَعِهِمْ فَأَخْصَرَ بُولُسَ وَأَقَامَهُ لَدَيْهِمْ.

بشتاب و از اورشلیم به زودی روانه شو زیرا که شهادت تو را در حق من نخواهند پذیرفت. <sup>19</sup> من گفتم: خداوندا، ایشان می‌دانند که من در هر کنیسه مؤمنین تو را حبس کرده، می‌زدم؛ <sup>20</sup> و هنگامی که خون شهید تو استیفان را می‌ریختند، من نیز ایستاده، رضا بدان دادم و جامه‌های قاتلان او را نگاه می‌داشتم. <sup>21</sup> او به من گفت: روانه شو زیرا که من تو را به سوی اُمّت‌های بعید می‌فرستم.

### پولس و مینباشی رومی

<sup>22</sup> پس تا این سخن بدو گوش گرفتند؛ آنگاه آواز خود را بلند کرده، گفتند: چنین شخص را از روی زمین بردار که زنده ماندن او جایز نیست! <sup>23</sup> و چون غوغا نموده و جامه‌های خود را افشانده، خاک به هوا می‌ریختند، <sup>24</sup> مینباشی فرمان داد تا او را به قلعه درآوردند و فرمود که او را به تازیانه امتحان کنند تا بفهمد که به چه سبب اینقدر بر او فریاد می‌کردند.

<sup>25</sup> و وقتی که او را به ریسمانها می‌بستند، پولس به یوزباشیای که حاضر بود گفت: آیا بر شما جایز است که مردی رومی را بی حجت هم تازیانه زنید؟ <sup>26</sup> چون یوزباشی این را شنید، نزد مینباشی رفته، او را خبر داده، گفت: چه می‌خواهی یکنی زیرا این شخص رومی است؟ <sup>27</sup> پس مینباشی آمده، به وی گفت: مرا بگو که، تو رومی هستی؟ گفت: بلی. <sup>28</sup> مینباشی جواب داد: من این حقوق را به مبلغی خطیر تحصیل کردم. پولس گفت: اما من در آن مولود شدم. <sup>29</sup> در ساعت آنانی که قصد تفتیش او داشتند، دست از او برداشتند و مینباشی ترسان گشت چون فهمید که رومی است از آن سبب که او را بسته بود.

<sup>30</sup> بامدادان چون خواست درست بفهمد که یهودیان به چه علت مدّعی او می‌باشند، او را از زندان بیرون آورده، فرمود تا رؤسای کهنه و تمامی اهل شورا حاضر شوند و پولس را پایین آورده، در میان ایشان برپا داشت.